

کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتاد و ششم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات شهریور ۱۳۹۰)

صدوبیت و پنجم

فهرست

بزروه صد و بیست و پنجم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفاد و هشتم)

(بیانات شهریور ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

نماز جماعت / اهمیت به جمع در انجام کارهای مردم / مؤمنین
کارهایشان را با مشورت با هم یعنی دسته جمعی انجام می دهند /
توجه به وسیله زیادتر از توجه به هدف، یکی از گرفتاری های
امروز همه ی جوامع بشری / وسواس / لطمه نزدن به دیگران /
رویت هلال، وسیله و نه هدف / منجمین و حسابگرها / مراجعه

در هر امری به خبره ی خودش. ۷

حالت انتظار در ماه رمضان و انتظار فرج / هرگز وسیله، هدف را
توجیه نمی کند / وسیله را با هدف اشتباه نکنید / زیارت قبر
پیغمبر ﷺ، توسل به حضرت عباس و اشتباهی که

بعضی می کنند. ۱۶

دو رکن نیت و عمل در زیارات / خداوند برای همه ی بندگانش
خوبی و خیر می خواهد و هرگز راضی به ناراحتی خاص
بندگانش نیست / زکات فطره / وجود، اولین نعمت خداست /
اهمیت شکر وجود / مبلغی که به ازای وجود خودتان پرداخت
می کنید / باید فطره را به بزرگ وقت بدهید و مصرفش در
درجه ی اول برای آنهاست که بیعت کرده اند چون خود
ایمان هم یک نعمت است / در مورد بده و بستان و

دست‌بگردانی که بعضی‌ها دارند، در مورد فطریه صریحاً اجازه داده‌اند ولی در مورد زکات معمولی یا خمس نه/ از کسی نپرسید که روزه گرفتید یا نه؟ گرفتن روزه، خوردن یا نخوردن و اجرای

امر خدا. ۲۰.....

کوار شیراز و اذیت کردن درویش‌ها، گویی در همه جای دنیا اینطور بوده/ داستان داراشکوه، فهمیدن دوا برای گل‌مژه‌ی پیر توسط درویش/ صحت و بیماری؛ مهمان خدا/ خدایا، اشیاء را به من نشان بده همانطوری که در واقع هستند/ در مورد حالتی که مکان و زمان برای شخص فرق نمی‌کند، همه‌اش مثل هم است/ در مورد اینهایی که می‌گویند ما هیچی نمی‌بینیم، اگر

کسی هدفش دیدن این چیزها باشد، آنچه هم ببیند غلط است. ۲۵.....

معاشرت مؤثر است/ روحیه‌ی جنگ‌طلبی وجود انسان‌ها/ در مورد خودکشی‌ها/ قضیه‌ی کوار شیراز و تیراندازی به سمت درویش‌ها، دفاع واجب است/ دفاع کردن تا خارج شدن دشمن از قلمرو خاک یا قلمرو فکر/ ما جز دفاع از حق خودمان، اعتقاد خودمان کاری نمی‌کنیم/ بیماری سادیسم که از آزار دیگری

خوشش می‌آید. ۳۰.....

عادت/ نمی‌شود بطور مطلق گفت عادت را ترک کنید/ عادت یک فوایدی هم دارد که انسان را از تفکر باز می‌دارد/ عادت در افکار، اعمال و عبادات اثر دارد/ عادات در مسائل خانوادگی قبل و بعد از ازدواج/ عادت خوب و عادت بد/ مادر و واگذاری مسئولیت به خود بچه/ ذکر و فکر مایه‌ی حیات معنوی است/ علم غیر از مدرک است علم خوب است اما برای دیپلم عمرتان

۳۵..... را هدر ندهید.

در مورد شهید حمید بنایی / درباره‌ی: اِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيْدَةٌ وَجِهَادٌ
زندگی، داشتن عقیده‌ی محکم و کوشش در راه آن است /
بعضی بهانه‌شان این بود که مأمور هستیم، مأمور غلط می‌کند
کار خطا بکند. مأمور با امر هر دو با هم می‌سوزند / واقعه‌ی
حفظه‌ی غسیل الملائکه / حضرت زینب رضی الله عنها و داستان بعد از
وقایع کربلا / در مورد اجر شهدا / درباره‌ی شقاوت / در مورد
مرگ و زندگی، دنیا و گردش روزگار / درد و ناراحتی در مرگ؛
میل و عشق به حیات دنیا / به هیچ وجه نگران مرگ نباشید،
نگران هیچ چیزی / در مورد خانم‌هایی که از داشتن اولاد نگران

۴۶..... هستند، آنچه خدا آفریده نگرانی ندارد.

مؤمن هرگز دروغ نمی‌گوید، برای اینکه دروغ به اصل ایمان
لطمه می‌زند / در مورد دروغ، اغراق و مبالغه، تملق / در درویشی

۵۴..... خیلی رو راست باشید.

۵۷..... فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

این عید را به همه‌ی مسلمین جهان، به خصوص شیعیان علی و بالاخص فقرای خودمان تبریک می‌گوییم. سلام و تبریک من را به همه‌ی آنها برسانید. خداوند خواسته است که ما شاد باشیم، شادی برای اینکه خداوند پدر ما را بخشید و چون بخشید، برای ما زندگی فراهم کرد. برای اینکه یادمان هم نرود، هر هفته یک روز را جشن گذاشت، عید گذاشت که جمعه است. ان شاء الله بر همه مبارک و میمون باشد. خداوند به بندگانش خیلی لطف دارد، این کاملاً درک می‌شود. حتی یک کوزه‌گری وقتی مجسمه‌ی کوچکی می‌سازد اگر هم نپسندد، آن را هدر نمی‌دهد، گل می‌کند، از آن مجسمه‌ی بهتری می‌سازد.

این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف

می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

این عقل ناقص ما اینطور فکر می‌کند و آلا بر زمین نمی‌زند. خداوند به آسایش بندگانش توجه دارد، حتی در نماز که گذشته از آنکه فردی است ولی اجازه داده جماعت باشد که در همین مورد نماز جماعت نقل شده است که: پیغمبر بعد از آنکه علی را برای اداره‌ی یمن مأمور فرمود، به او فرمود: چطوری برای این مردم نماز خواهی خواند؟ علی علیه السلام عرض کرد: مثل

۱. صبح چهارشنبه، اول شوال ۱۴۳۲ ه. ق، عید فطر، مطابق با ۱۳۹۰/۶/۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

أَضَعِفِهِمْ، مثل ضعیف‌ترین‌شان و به همین جهت هم در نماز، بعد از حمد سوره‌ی کوچک می‌خوانیم. همان اطاعت امر است که یک سوره بخوانیم ولی سوره‌های کوچک را می‌خوانیم گرچه نقل شده که یکی از بزرگان وقتِ مسلمانی بعد از سوره‌ی حمد که ما معمولاً سوره‌ی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ یا سوره‌ی دیگری می‌خوانیم او سوره‌ی آل عمران یا سوره‌ی بقره را می‌خواند به نحوی که در نماز صبح وقتی آن سوره را شروع می‌کرد، هنوز هوا تاریک بود، اواخر سوره، آفتاب می‌زد و این به قول خودش برای آنهایی بود که خواب ماندند و به نماز دیر می‌رسند که نمازشان قضا نشود یعنی وسط نماز جماعت هم که اقتدا کردند نمازشان دیگر قضا نیست. سوره‌ی بقره را می‌دانید که خیلی مفصل است ولی خداوند امر فرموده است، البتّه این امرِ مستقیم خداوند نیست، بزرگان ما سوره‌های کوچک می‌خواندند، برای لطف و محبتی که به بندگانش داشتند و این لطف و محبت را خداوند می‌خواهد که همگانی باشد، یک لطف و محبت فردی نباشد، جمعی باشد. برای همان خلقت بشر هم از روز اوّل فرمود: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ^۱، همه‌ی شما را از یک نفس واحدی آفریدیم. به همین دلیل هم خوش دارد که تمام

۱. سوره نساء، آیه ۱ / سوره اعراف، آیه ۱۸۹ / سوره زمر، آیه ۶.

کارهای مردم با جمع انجام بشود و مثلاً در مورد مؤمنین فرموده است که: وَأْمُرْهُمْ سُورَىٰ يَبْتَهُمُ^۱، کارهایشان را با مشورتِ با هم یعنی دسته‌جمعی انجام می‌دهند. خداوند اهمیتی به جمع و جماعت داده، حتی اجازه داده و بلکه تأیید کرده، در نماز که من به شما اجازه دادم با من مناجات و خلوت داشته باشید، همین خلوت را در جمع انجام بدهید. هر کدام از شماها که نماز جماعت می‌خوانید، در جمع هستید ولی دلتان تک، با خدا هست. متأسفانه نسبت به این جهات توجه نشده است، برای اینکه خیلی‌ها یک امری را در نظر می‌گیرند و دستورات دیگر را فراموش می‌کنند یا گاهی اوقات چنان غرق در این امر هستند که سایر دستورات را فراموش می‌کنند و این در بسیاری موارد از این جهت رخ می‌دهد که ما وسیله را با هدف اشتباه می‌کنیم. البته همین حرف را سیاست‌مداران که پیاده کردند، می‌گویند هدف، وسیله را توجیه می‌کند یعنی اگر شما می‌خواهید که جامعه را خوب اداره کنید، در این وسط اگر چهار، پنج گناه لازم است آن گناهان را انجام بدهید، نه! هیچوقت نیکی‌ای که پایه‌اش بر بدی باشد، مداوم و محکم نیست و این توجه به وسیله زیادتر از توجه به هدف، یکی از گرفتاری‌های امروز

همه‌ی جوامع بشری است و فرد فرد ما دچار بسیاری از وسواس‌ها از این قبیل هستیم. یکی که وسواس دارد، مثلاً در زندگی، از قبیل وسواس پاکی، چقدر مزاحم دیگران می‌شود! این شخص، یک وسیله که عبارت است از توجّه به پاکیزگی، آن را در نظر دارد ولی مسائل دیگر را فراموش می‌کند که باید آسایش دیگران را فراهم کند، به دیگران لطمه نزند، ناراحت نشوند. حتی جوامع بشری هم باید همین کار را بکنند.

یک مسأله‌ی دیگری که بیشتر اوقات به‌خصوص حالا مسلمین برخورد کرده‌اند، مسأله‌ی اوّل ماه است یعنی رویت هلال. به‌خصوص در اوّل ماه شوال این مسأله خیلی قابل توجّه است و زیر ذره‌بین گذاشته می‌شود برای تمام دنیا، دوستان اسلام و مسلمین به زحمت بیفتند و دشمنان مترصد فرصت و طعنه و خلاف باشند. حالا در خیلی موارد قابل رفع است، مثلاً در اوّل ماه رمضان اگر این تردید در مورد هلال پیش بیاید، یک روز زیادتر روزه می‌گیرند که هرکسی خیالش راحت باشد ولی در ماه شوال یعنی اواخر ماه رمضان دچار گرفتاری است. یک گروه مسلمان‌ها روزه را واجب می‌دانند، یک گروه از مسلمان‌ها روزه را حرام می‌دانند. امروز برای ما روزه حرام است، ممکن است بر بعضی مسلمانها که فردا را عید اعلام کردند اینطور نباشد. حالا روزنامه‌ها نوشتند در چه شهرهایی دیروز را عید گرفتند. دیروز آنها عید

گرفتند، امروز ما. دیروز ما به آنها طعنه می‌زدیم که امروز آخر ماه رمضان است شما عید گرفتید، امروز آنها به ما طعنه می‌زنند. در اینجا هم زحمت مردم، زحمت ملت به همان بی‌اعتنایی به وحدت همه‌ی مسلمین جلوه‌گر می‌شود. این هم به واسطه‌ی این است که هلال ماه رمضان را که وسیله‌ای در نظر مردم بود و در نظر قرآن هم این رؤیت هلال، وسیله است، برای اینکه ما بفهمیم که ماه شوال شروع شده ولی این را هدف گرفتند. وقتی امروز منجمین تمام ساعات گردش روزگار را ثبت کرده‌اند خداوند هم فرموده است که: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، همه‌ی چیزها را به آدم فهماندیم. امروز فرزندان آدم این علم را پیدا کردند که از اینجا نقطه‌ی خاصی را در کره‌ی ماه در نظر می‌گیرند، ماهواره می‌فرستند در همانجا فرود می‌آید. شما خودتان امتحان کنید، خودتان نه. قهرمان تیراندازی «آرش کمانگیر» که مشهور است از یک فاصله‌ای مثلاً خیلی بگیریم دویست متر بیشتر که شد، نمی‌تواند نشانه‌گیری درست کند. این علمی نیست که مربوط به آدم باشد، علمی است که خداوند تعلیم داده از قواعد و حساب‌هایی که خودش انجام می‌دهد. وقتی در این علم، همه‌ی علما روی حساب‌ها، می‌گویند که فردا یا پس فردا عید می‌شود دیگر اینجا محتاج به نظریه‌ی دیگری نیست. رؤیت هلال، مسأله‌ی شرعی نیست، رؤیت هلال وسیله است

برای اینکه بفهمیم الان موقع شروع ماه روزه است، دیگر هیچ اثر دیگری ندارد. اول بار من این را خیلی پیش در روزنامه‌ای دیدم که روز چهارشنبه‌ای بود یکی از آقایان علما (من کار دیگری از او ندیدم که از خصوصیاتش بگویم ولی این یک کار را از او دیدم) از روز چهارشنبه‌ای اعلام کرد که شنبه عید است، نه دنبال استهلال رفت نه هیچی، گفت: شنبه عید است. روی محاسباتی که بوده. ایرادی که می‌گیرند، می‌گویند که خود بزرگان فرموده‌اند که نظر منجمین صحیح نیست. نظر منجمین که فرموده‌اند، نه این حسابگرها، اصل آن هم این است: یک مرتبه که علی علیه السلام عازم یک جنگی بود، جنگ علی هم جنگ الهی است، جهاد است. پا در رکاب داشت که یک منجمی آمد و گفت که به این سفر نروید چون نمی‌دانم مثلاً قمر در چپی است و کی در شرف فلان است و از این صحبت‌ها. گفت: شما شکست می‌خورید. حضرت فرمودند: به حرف منجمین اعتمادی نیست. به این حرفشان که در مقابل اراده‌ی الهی، اراده‌ی دیگری بگویند، نه تنها منجمین، به هیچکس. حتی خدا برای اینکه مردم دقیق بفهمند در قرآن فرموده است، شرحی از پیغمبر صلی الله علیه و آله: **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ**^۱، اگر خلاف امر من بگوید، مچ دستش را محکم می‌گیریم، رگ گردنش را می‌زنیم،

هیچکدام از شماها هم نمی‌توانید جلوی او را بگیرید. این یعنی دیگر منجم نمی‌تواند بگوید، اگر امر خدا باشد باید بروید دنبالش. بنابراین، این حرفی که می‌زنند می‌گویند: باید ما از کجا بفهمیم اول شوال است؟ عید فطر است؟ می‌گویند هلال ماه را ببینید. به این طریق هلال ماه از طریقیت تبدیل شده به موضوعیت، به موضوع و حال آنکه اینطور نیست. خداوند در قرآن راجع به شهر می‌فرماید: **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**^۱، بعد شهر چیست؟ برای اینکه مردم فکر نکنند شهر یعنی ماه (به عربی) آیه‌ی قرآن می‌گویند: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِئَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ**^۲، هلال ماه چیست؟ می‌فرماید: وقت برای مردم است مثل ساعت، ما وقت را برای ساعت‌ها تعیین می‌کنیم آن هم یک ساعتی است برای ما و حج. نفرمود حج را جدا کرده و رمضان را، شوال را، اینطوری.... بنابراین ما به هر طریق فهمیدیم در آن تقسیم‌بندی که خدا کرده: **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ** نزد خداوند و خلق، زمین و آسمان دوازده ماه بوده. تقسیم‌بندی را هم خودش نفرموده است، به ما اجازه داده ولی به ما فقط گفته است که ماه دوازده تا است. این از خطاهایی است که انجام می‌شود. در این مورد هم مسأله‌ی فقهی نیست، مسأله‌ی ریاضی است. بنابراین اگر ما، «ما» که می‌گوییم یعنی مجموع بشریت توجّه کند، در هر امری به خبره‌ی

۱. سوره توبه، آیه ۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

خودش مراجعه کند، مواردی که خداوند یعنی چیزهای شرعی که به ما دستور پیروی داده‌اند می‌فرماید: **وَإِنَّ الْمَسْأَلِ مُسْتَحْدِثِهِ**، در مورد مسائل مستحدثه به مراجع تان مراجعه کنید. مثلاً ما الان نمی‌دانیم این پولی که به بانک می‌دهند سودش برای ما صحیح است یا نه؟ که خیلی‌ها پرسیدند که من استدلالی کردم از بانک‌های دولتی می‌گوییم: صحیح است. یعنی فرض بر صحّت است. در این موارد باید رجوع کنیم، ببینیم آیا هلال ماه از مسائل مستحدثه است؟ امروز ما هلال را می‌بینیم، **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِةِ** از پیغمبر ﷺ پرسیدند نفرمود چی.. **قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ** نفرمود از مواقیتی که من گفتم ولی به حج، در آن مورد مال خودش را فرموده، امر خودش را. پس حالا چگونه شده که امروز ما هر چیزی را جای مراجعه به کارشناس، به غیر کارشناس مراجعه می‌کنیم؟ البته غیر کارشناس هم غالباً به نظریه‌ی دو تا خبره حرفی می‌زنند نه از خودشان، این درست است ولی خود شهادت دو نفر هم صحیح است.

مثنوی دارد که در زمان خلیفه‌ی دوّم، کسی هلال ماه را اشتباهاً گفت که دیدم. حالا مژه‌اش را دیده بود، چی دیده بود؟! بعد معلوم شد بیخود است و خلیفه مجازات کرد، تعزیرش کرد.

به هر جهت ان شاء الله ما خوب است که از هر ماه رضانی که می‌آید و هر عیدی که بعد از آن می‌گیریم، بهترین عیدی که خدا به ما بدهد این باشد که ما در فهم قدرت خداوند، در فهم لطف خداوند، هم

خداوندِ ذوانتقام و هم خداوندِ عَفُوّ و غفور هر دو، هر دو صفتش را بیشتر بشناسیم، ان شاء الله خداوند این توفیق را به ما و همه‌ی مسلمین بدهد. مجدداً تبریک می‌گوییم و دسته‌جمعی از خدا می‌خواهیم که ان شاء الله واقعاً این عید را بر بشریت و بر ما، بالخصوص از ما بندگان خاصش مبارک گرداند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در مجالسی که جمعیت زیاد است برای حرف زدن، نوبت می‌گیرند. من دیدم اینجا نوبتم نمی‌شود، یک خرده صبر کردم دیدم نوبت من نمی‌شود، این است که پابرهنه آمدم در حرف‌های شما دویدم. حالا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بعضی‌ها اسم این عید را عید شکم گذاشتند. بعضی از این اسم‌گذاری‌ها ظاهراً به نظر می‌رسد که عمومی است برای اینکه رادیو، تلویزیون را در این مدّت هر وقت باز می‌کردیم افطار را نشان می‌داد. افطار در واقع برای این است که یک مدّتی قبل از افطار، چون انتظار می‌کشید، نگاه ساعت می‌کنید یا به رادیو، تلویزیون گوش می‌دهید، یک حالت انتظاری دارید. بعد که به‌قولی توپ در می‌کنند، خوشحال می‌شوید. در واقع از این خوشحال هستید که آن انتظار هم برای شما لذّت دارد که سفره را ببینید و هیچ چیزی نخورید یا ببینید این برنامه‌های تلویزیون سفره‌ی خیلی خوبی پهن کرده، دلتان هم بخواند، حق ندارید بخورید. یک خرده صبر می‌کنید، این انتظار به نتیجه می‌رسد. همین سمبلی است، نشانه‌ای است از حالت انتظاری که شیعیان باید داشته باشند. افطار که می‌کنید، یکی خوشحال هستید از اینکه یک امری‌های را که به شما دستور داده‌اند، انجام دادید، موفق

۱. صبح چهارشنبه، اول شوال ۱۴۳۲ ه. ق، عید فطر، مطابق با ۱۳۹۰/۶/۹ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

بودید. بعد هم خوشحال هستید، خوشحالی فطرت که آقا! فطرت ما گرسنگی است، علامتِ یعنی یک چیزی بخور، ما گرسنه می شدیم و نمی خوردیم. حالا یعنی بعد از افطار این قید را خداوند از ما برداشت. این دو شادی را دارید. شیعیان هم در مورد انتظار ظهور، انتظار فرج همین حالت را دارند. حالا ان شاء الله به افطار برسیم در آن صورت این لذت‌های افطار را حس خواهیم کرد.

ان شاء الله این توفیق را داشته باشیم که بدانیم هرگز وسیله، هدف را توجیه نمی‌کند. این را بدانید، وسیله را با هدف اشتباه نکنید. فرض کنید از اینجا که می‌خواهید زیارت به مشهد بروید، همینطور می‌روید، نباید به راه توجّه کنید، جز اینکه باید از روی آن رد بشوید. نه اینکه هر جا گنبدی دیدید، بگویید اینجا هم خوب است، اینجا هم مشهدی است، آنجا بایستید. شما هدف دیگری دارید. این مسأله خیلی در زندگی ما مهم است و آنقدر موارد و نمونه‌هایی دارد که اگر بخواهیم بگوییم، هر کدامش هزارها مطلب است. حالا بعضی‌ها این اشتباه را می‌کنند و گاهی اشتباه آنچنان است که قاطی می‌شود، همه‌ی مردم ممکن است بکنند.

ما عتبات که مشرف شدیم یا مکه بود، یکی از دوستان که آنجا بود، یک چیزهایی در همین زمینه گفت. شما زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌روید؛ چرا؟ آخر پیغمبر که مثلاً اینجا دفن شده، پدر او هم در آنجا

دفن شده، او را هم زیارت می‌کنید. برادرِ همان پدر آن طرف‌تر، دفن شده، ابوجهل. می‌گوید: لعنت بر تو، چرا؟ چون در واقع باید بدانید این کسی را که اینجا زیارت می‌کنید، خودش نیست. وقتی در بین ما بود خودش گفته است که **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، من هم بشری هستم مثل شما به اضافه‌ی بعضی چیزها. چرا پس زیارتش می‌کنید؟ چون او یک ارتباطی دارد که ما را به خدا می‌رساند، خودش فرموده است.

یا فرض کنید حالا چون اشتباه بیشتر در این مورد است، حضرت عباس علیه السلام را می‌روید زیارت می‌کنید. اگر یک قطره‌ی خون حضرت عباس در همه‌ی ما بود، خیلی فرق بود. بعضی‌ها می‌گویند: یا حضرت عباس! به ما روزی بده. یا حضرت عباس! چنین کن. آقا! خود حضرت عباس که دستش را نتوانست نگاه‌دارد، از روی آن خاصیتِ بشری ولی همان حضرت عباسی بود که آب برداشت در عین تشنگی و نخورد، آن حضرت عباس است ولی شما این حضرت عباس را وسیله کردید، با آن اشتباه می‌کنید. حضرت عباس را برای خدا زیارت می‌کنید ولی بعضی‌ها فراموش می‌کنند. حضرت عباس را که زیارت کردند، دیگر خدا را لازم نمی‌دانند. به قول آن که گفته بود این سفره‌ی عظیم را که خدا و پیغمبرش نمی‌توانند دنباله‌اش را بیاورند مگر حضرت عباس کاری بکند. ما الان این حضرت عباس را داریم.

دستمان به دامن آن حضرت عباس نمی‌رسد و حتی خاک پایش
توتیای چشم ما. می‌خواهیم ولی نمی‌شود. به هر جهت این را هم توجه
داشته باشید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

البته زیارات و همینطور حج، دو رکن دارد: یکی نیت است که هر چه خالص‌تر باشد بهتر است، یکی عمل است. در مورد حج، باید از اول تا آخر نیتِ اطاعت امر خدا در شما باشد، بعد در هر موردی، آن کاری که می‌کنید را بفهمید. اگر ما صرفاً نیت بدانیم، این زحماتی که آقایان یا خانم‌ها، خواهران، متحمل شدند به خاطر اینکه درویش هستند (البته زحماتی غیر از این نداشته باشد، آن بحث خودش را دارد) در واقع همان اندازه‌ی یک حاجی زحمت کشیده‌اند، حاجی حساب می‌شوند. اگر هم زحمت بگیریم، باز هم همینطور چون به اندازه‌ی یک حاجی زحمت گرما و سرما و اینها را کشیده‌اند. آنکه سعدی می‌گوید:

حاجی تو نیستی شتر است، از برای آنک

بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد

به هرجهت اگر به نیت باشد، نیت خالص و کامل.

یک داستانی هم در *گلستان سعدی* هست که امیری، غلامی خرید، خیلی ترسو بود و می‌ترسید غرق بشود، یک مرتبه در دریا افتاد، دریا نه، فرض کنید همان دجله، دریاست دیگر. هر چه دست و پا زد کسی نیامد نجاتش بدهد. قایقی بود که امیر در آن بود او هم می‌دید. تا بعد از چند بار غوطه که خورد، او را درآوردند و یک گوشه‌ای آوردند و

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۱۰ ه. ش.

آرام شد. بعد از آن دیگر در طول سفر هیچ ناراحتی نداشت. در حکمت این کار گفتند این، قدر سلامت را حالا خوب می‌داند. آنوقت همه‌اش در دریا دید دارد غرق می‌شود، بعد که نجات یافت، آرام شد در ساحل نشست، قدر سلامت را دانست.

حالا خداوند هم همیشه برای همه‌ی بندگان خوبی و خیر می‌خواهد و هرگز راضی به ناراحتی خاص بندگان نیست. اینکه فرموده‌اند: لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ^۱، این هم یک معنی است: یعنی برای بندگان راضی نیست که اینها کافر باشند. منتها در عین حال بندگان را هی یادآوری می‌کند که یادتان باشد شما بنده‌ی من هستید و جز امر و اراده‌ی من در زندگیتان نیست، به طرق مختلف من جمله، همین زکات فطره. البته ما ممکن است در زندگی مان یک روز گرسنگی بکشیم، به هر جهت، با این سیل‌ها که حالا مرتباً از ما احوالپرسی می‌کنند خیلی اوقات آدم پشت سیل گیر می‌کند ولی خدا به امر خودش گفته، مدتی گرسنگی، تشنگی بکشید، وقتی خیلی گرسنه شدید، یادتان می‌آید که هُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ^۲، وقتی تشنه شدید، آنوقت فکر می‌کنید که خدا گفته هر جاندار را از آب آفریدم و نیاز به آب دارد. بطور مجموع نیازهای خودتان را برای وجود، به خاطر می‌آورید که این موجب می‌شود در مواقعی که سختی زندگی واقعاً زیاد باشد، تحمل

۱. سوره زمر، آیه ۷.

۲. سوره انعام، آیه ۱۴.

داشته باشید، فعالیت‌تان به‌جا باشد، درصدد رفع گرفتاری‌ها باشید. در گرفتاری تسلیم باشید که جزء امر خداست ولی باز به امر همان خدا که این را آفریده، گفته ردّش کن، خودت برو فعالیت کن، این را هم آفریده. بعد که عید فطر می‌آید آنوقت یادتان می‌آید: من دیروز همین وقت خیلی گرسنه بودم، خیلی تشنه بودم. همین غذاهایی که الان هست، جلویم بود ولی آن امری که این غذا را به دهان من بگذارد، آن امر نبود. آنوقت اولاً می‌فهمیم که **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ**^۱، همیشه امر با خداست، **لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ**^۲، هم می‌آفریند، هم دستورش را خودش می‌دهد. آنوقت می‌فهمید که الان ما وجود داریم، همین وجود، اولین نعمت خداست. پس هرکسی که وجود دارد از این نعمت وجود یعنی نعمتی که خدا به او داده، بهره می‌برد. همه، حتی کودک شیرخوار، حتی طفل علیل، به همه‌ی اینها این نعمت را داده است. شکرانه‌ی این نعمت و پاس‌داشت این نعمت، این است که به خداوند مجدد توسّل کنیم و شکرش را بخواهیم. به این جهت است که گفته‌اند برای اینکه یادتان باشد، به قول مشهور نقره‌داغتان کند برای این قضیه که بدانید کار بدی نکردید، کار خوبی هم کردید، عبادت است ولی برای اینکه همین نعمت وجود را بفهمید، به شما داده‌اند تا شکرش را به‌جا بیاورید، گفته‌اند یک مبلغی به ازای وجود خودتان بدهید. این است

۱. سوره روم، آیه ۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۴.

که به این شکر وجود همه‌ی بزرگان چه اهل شریعت، چه اهل طریقت، اهمّیت خاصی داده‌اند. به‌همین جهت در عرفان هم گفته‌اند که بهتر این است؛ یعنی باید فطریه را به بزرگِ وقت بدهید و مصرف آن هم در درجه‌ی اوّل برای آنها‌یی است که بیعت کرده‌اند و اهل ایمان هستند، به جهت اینکه خود آن ایمان هم یک نعمت است؛ یعنی نعمت جداگانه‌ای است، مثل اینکه نعمت وجود را صیقلی داده باشند، گرد و خاکش را گرفته باشند تمیز کرده باشند. به‌همین جهت هم هست که می‌گویند زکات فطریه را حساب کنید از یک کودک شش ماهه، زکاتش با فطریه‌اش با انسان بزرگ یکی است و حتّی العیاذبالله با علی علیه السلام هم یکی است یعنی اگر از علی، حکم شرعی می‌پرسیدند به ابن‌ملجم هم حتماً می‌فرمود، همانقدر فطریه بده که من می‌دهم. چون وجود همه یکی است و به‌همین جهت گفته‌اند حتّی، کسانی که شاید نمی‌توانند فطریه بدهند ولی به‌هرجهت فطریه برایشان واجب است، چون وجود دارند، از این دست‌بگردان و بده و بستانی که بعضی‌ها دارند، تنها در این یک مورد، برای اینکه امر الهی اجرا بشود، مثل اینکه صریحاً اجازه دادند. در زکات معمولی یا در خمس یا اینها نه! چون در واقع اینکه می‌گویند بعضی‌ها، اگر روی ریاکاری باشد، چه کسی را می‌خواهد گول بزند؟ خدا را گول بزند؟ یک پولی می‌دهد می‌گوید این مال شما، فردا می‌دهد به این، می‌گوید این مال شما، همان را به

این می‌دهد.

در اینجا این ردّ و بدل کردن برای این است که آن کسی که دارد می‌بیند یک نفری که باید فطریه بدهد، چون وجود دارد باید فطریه بدهد، ولی امکان اجرای این عبادت برایش نیست، به او کمک می‌کند این عبادت را انجام بدهد. اینقدر به او می‌بخشد که بتواند.

به هرجهت عید فطر هم که از این جهت، عید وجود خود آدم می‌باشد، عیدی است که من خودم گرفتم، برای خودم گرفتم و بعد می‌بینم همه‌ی برادران من این عید را گرفتند، با هم عید می‌گیریم. البته متأسفانه دنیای امروز شاید خدای نکرده، خدا می‌خواهد بشر را خرد خرد گوشمال بدهد یا از گوشمال بالاتر. به هرجهت. این است که در این مورد این کارها را هم کردند.

این مطلب را یک‌بار گفتم که کسی از من هی می‌پرسید که ماه رمضان موفق بودی؟ منظورش همین بود که روزه گرفتید یا نه؟ من یک‌بار هم گفتم: این حرف را نپرسید. چون من اگر بتوانم که می‌گیرم، اگر نتوانم آن هم امر خداست. آن هم یک موفقیتی است که به یاد خدا روزه بگیرم. **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ**، حالا ان شاءالله خداوند به ما توفیق بدهد که امریه‌اش به خوردن: بخوریم، چون امر اوست و چون او گفته بخوریم و امریه‌اش به نخوردن: حرف او را اجرا کنیم، نخوریم. ان شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

این داستان را گفتم ولی باز هم عیب ندارد بگویم. یک کتاب‌هایی آقای داراشکوه نوشته. داراشکوه پسر بزرگ (حالا اسم‌ها یادم رفته) اکبرشاه به‌نظرم، پادشاه هندوستان که خیلی هم به مسائل عرفانی علاقه‌مند بود، پسر بزرگ و جانشین او بود. این داراشکوه خودش درویش بود، عارفی بود البته در رشته‌ی به‌نظرم قادریه و روی همین نظر با او مخالف بودند ولی پدر، این را جانشین کرده بود. بعد از فوت پدرش این پادشاه شد، سه روز هم پادشاه بود ولی آن برادر کوچکتر می‌گفت این چون درویش است، صلاحیت ندارد من باید پادشاه باشم، جنگ کرد و خلاصه این در جنگ کشته شد. معلوم می‌شود همیشه اینطوری بوده که البته الان گفتند در کوار شیراز، یک کارهایی کرده‌اند و به سمت درویش‌ها تیراندازی شده و دیگر بعد خبر ندارم کشته‌ای هم داشته یا نه! کوار شیراز. معلوم می‌شود که آنوقت‌ها هم همینطور بوده، در هندوستان و در همه جای دنیا اینطور بوده، درویش‌ها را اذیت می‌کردند. داراشکوه در این کتابش یکی دارد: سفینه‌الاولیاء، کشتی‌ای که اولیاء در آن هستند، شرح حالی از بزرگان و عرفا. یکی سکینه‌الاولیاء، یکی هم آن مجمع‌البحرین، کتاب‌هایی نوشته خیلی هم علاقه‌مند بود به اینکه اختلافاتی که در آنجا هست

۱. عصر جمعه، سوّم شوال ۱۴۳۲ ه. ق مطابق با ۱۳۹۰/۶/۱۱ ه. ش.

برداشته بشود، غیر از بت‌پرستی آن رشته‌های دیگر... کتاب‌هایش هم بیشتر در این زمینه است. یک داستانی هم در کتاب *سکینه/الاولیاء* به‌نظرم می‌نویسد. سکینه یا سفینه من همه‌اش را داشتم و خواندم ولی حالا ندارم، نمی‌دانم به چه کسی دادم؟ می‌گوید: ما هر روز صبح می‌رفتیم خدمت پیرمان، می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم، به دیدار ایشان می‌رفتیم. یک روز صبح که رفتیم، دیدم خیلی ایشان گرفته است، ناراحت است، چشم‌ها ورم کرده. خود ایشان گفتند که دیشب من خوابیدم، گل‌مژه درآمد و تب کردم و درد و ناراحتی خیلی شدید داشتم. یکی از درویش‌ها که در مجلس نشسته بود، خیلی ناراحت شد از حال رفت، بعد از مدتی که به حال آمد به‌اصطلاح به هوش آمد، گفت که حضرت آقا (البته خود آنها می‌گویند، من ترجمه کردم). گفت که حضرت آقا، لطفاً بفرمایید خیار پوست کنند، مغزش را میل بفرمایید، پوستش را بگذارید روی چشم‌تان، ایشان فرمودند: این کار را نکنید. خیار آوردند، همین کار را کردند، حالا کی؟ همان روز، همان ساعت یا عصرش گفتند: خوب شد. یک کسی از ایشان پرسید: مگر شما پیر این نیستید؟ این هم درویش شماست، گفتند: بله! این هم درویش است. پرسید: پس چطور می‌شود که شما خودتان می‌گویید پیر هستید، این دوا را پیدا نکردید و مریدتان فهمید؟ و بعد هم شما حرف او را قبول کردید؟ فرمودند: من صحت و بیماری که بر بدن نازل می‌شود، وارد

می‌شود، مهمان خدا می‌دانم. یکی بیماری، یکی هم صحت هر کدام آمدند من از این مهمان پذیرایی می‌کنم، هر وقت خودشان خواستند، تشریف می‌برند. یعنی به این دو تا مهمان که سلامتی باشد و بیماری، اهمّیت نمی‌دهم ولی این درویش از درد من و ناراحتی من خیلی متأثر شد، به اندازه‌ای متأثر شد که او را بردند در واقع به آن جهانی که مغز اشیاء را می‌دید، خاصیت هر چیزی را می‌دید، در آن گردشی که در آن عالم کرد، علاج این را دید یعنی دید که در فایده‌ی خیار اینها هست. آمد و به من گفت، من البتّه می‌دانستم که از هوای نفس نمی‌گویند چون متأثر شده، او را به آن عالم بردند. این کاملاً معمولی است، برای ما طبیعی است، می‌توانیم درک کنیم.

یکی از دعا‌های پیغمبر ﷺ که به ما هم رسیده و می‌گوییم: **اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ**، خدایا، اشیاء را به من نشان بده همانطوری که هستند. یعنی همانی که در واقع هستند. شما خیار را خیار می‌بینید، من و شما هر دو خیار می‌بینیم، یک میوه است. دیگر آن خاصیتی که در آن هست را که نمی‌بینیم، نمی‌توانیم بفهمیم، مگر علما مثلاً کشف کنند. این است که خیلی اوقات از همین حرف‌ها یا رؤیاهایی که به نظر ما ممکن است کاملاً هَجَو باشد، گاهی یک چیزهایی از آن درمی‌آید. مؤمن به خصوص اگر ایمانش قوی‌تر باشد، قوی بشود، هیچ چیزیش محو نیست یعنی هدر نیست منتها بعضی‌هایش به درد ماها که گوش

می‌دهیم می‌خورد، می‌فهمیم. بعضی‌ها را نه! یکی پسرش مثلاً در آرژانتین است، این در یک حالتی می‌گوید: آقا! آرژانتین همین فردا صبح کودتا می‌شود، چه می‌شود، چه می‌شود.. ما می‌گوییم ولش کن، این چرند می‌گوید، هذیان می‌گوید. هذیان هم می‌گوید، آن همان حالت هذیان است منتها یک جایی، یک چیزی می‌گوید چون در آنوقت اگر چنین حالتی برای کسی باشد، مکان و زمان فرق نمی‌کند، همه‌اش مثل هم است.

الان گاهی در فیلم‌ها نشان می‌دهند مثلاً کسی می‌خواهد به کره‌ی ماه برود، همینطور که می‌رود، کره‌ی زمین کم‌کم برایش کوچک می‌شود. الان هم وقتی ما رفتیم، اگر هر موقعی به کره‌ی ماه که هیچ، آن طرف‌تر هم هست، به نزد خالق کره‌ی ماه رفتیم، کره‌ی ماه و همه‌ی اینها را یک‌طور می‌بینیم، گذشته و آینده و حال، اینها همه‌اش یکی است منتها یک چیزی که هست ما ممکن است اشتباه کنیم، هوای نفس خودمان در آن موقع باشد که در آن لحظه اتفاقاً هواهای نفسانی باشد، چیزهای الکی دربیاید. مثلاً تاجر برنج است، برنج می‌خواهد گران بشود، می‌بیند که یکی به او گفت که برنج را زیادتر نگه‌دار و روی همین نظر هم هست، یعنی یکی از نظرهای عمده که مواد مخدر در سلسله‌ی گنابادی منع است برای این است که، اصلاً معتاد به مخدر حواسش می‌رود، آن تمرکز از دست می‌رود. آن

رؤیاهایی که آنوقت می‌بیند الهی نیست، خواب شیطانی است. همچنین خیلی‌ها می‌گویند: آقا! چرا ما هیچی نمی‌بینیم؟ اگر کسی هدفش دیدن این چیزها باشد، آنچه هم ببیند غلط است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک عبارتی داریم می‌گوییم که: الْعَاشِرَةُ مُؤَثَّرَةٌ، معاشرت مؤثر است. مهمترین، به اصطلاح بارزترین جایی که معاشرت می‌شود، همین خود جامعه است. این است که ما می‌بینیم در جامعه یک امری پیدا شد عده‌ای را دنبال خودش می‌کشاند. شاید اول بار در دنیا تبلیغ تفنگ، هفت تیر و... از طرف کارخانجات سازنده‌اش بود، البته خود کارخانه که فکر و خواسته ندارد، از طرف مدیران کارخانه. به فکر مردم نیستند، هر وقت هم یک نفر از بین برود، با این استدلال، می‌گویند خوب است که برای یک تفنگ ما خریدار دیگری پیدا شد. بعد این تبلیغات در مردم سرایت می‌کند. حتی در مورد همان کسانی که اصلاً از اسلحه بدشان می‌آید. من در آن اوایل که هنوز نوجوان بودم، اصلاً هفت تیر، اسلحه‌ی خالی برای تماشا هم جرأت نمی‌کردم بردارم، می‌ترسیدم. به جا هم بود، برای اینکه دست زدن به آن و بازی با آنکه هیچ خطری هم ندارد، محرک آن جنگ‌طلبی است که در وجود انسان است و حتی روحیه‌ی جنگ‌طلبی وجود انسان‌ها طوری است که اگر کسی گیرش نیاید، به خودش می‌پردازد. مثلی است ما می‌گوییم: سلمانی‌ها وقتی مشتری گیرشان نیاید سر خودشان را می‌تراشند.

این خودکشی‌ها و اینکه در بشر مدّت‌ها، خودش یا فرزند

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۱۲ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

خودش را جلوی بت‌های قدیم قربانی می‌کرد که به نظر من مقطع تاریخی حضرت ابراهیم علیه السلام است و اینکه رفت به سمت اینکه فرزندش را قربانی کند، خدا دستش را گرفت گفت نه، نکن. در واقع فرمود: این حضرت اسماعیل علیه السلام هم که آمده، این هم جداگانه مورد علاقه‌ی من است، من او را آفریدم.

حالا این خصلت طوری است که شما روزنامه‌ها را بخوانید، رادیو و تلویزیون را بگیرید، از یک طرف تعریف اسلحه‌ها را می‌کند (خیلی دیدم اعلانات فلان اسلحه) از یک طرف می‌گوید این تعریف که ما از اینها می‌کنیم، کارش این است که یکی از راه دور می‌زند جان یکی دیگر را می‌گیرد. می‌خواهید ببینید، این نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش را نگاه کنید در تاریخ عالم ببینید. مغول آمد با همین اسلحه، البته هفت تیر نبود تیر و کمان بود، بعد مسلط شد. تبلیغ کارخانه، نشان دادن جنگ‌ها و ستیزها و نتیجه‌اش که حکومت یک عده‌ی غاصب بر مردم بود. پس معاشرت مؤثر است، خیلی از آنهایی که در خانه نشسته‌اند زندگی معمولی می‌کنند، یکی همین مغول‌ها، مغول‌ها همیشه هستند. یکی از نسل مغول‌ها به آن حمله می‌کند این می‌گوید باید یاد بگیرم، اسلحه برمی‌دارد. اینکه اصلاً از اسلحه خوشش نمی‌آید، آن هم کشیده می‌شود. ملت‌ها هم همینطور هستند الان ما هر چه رادیو و تلویزیون باز کنیم، اسلحه است.

این به این مناسبت که در کوار شیراز، (حالا مقدماتش لازم نیست) به سمت درویش‌ها تیراندازی شده و چند درویش زخمی شدند و اینها هم دفاع کردند، آنوقت دفاع واجب است. جنگ حرام است، در واقع می‌شود گفت حرام است ولی دفاع واجب است، دفاع کردند. علامت اینکه فقط دفاع کردند این است که تا حمله نشود، کاری نمی‌کنند. علامت صلح‌طلبی، این نیست که اصلاً اسلحه را نشناسد. علامت اصلاح‌طلبی این است، نه اصلاح‌طلبی سیاسی که متداول است و می‌گویند، صلح‌جویی. ما می‌گوییم موافق صلح هستیم یعنی با جنگ مخالفیم ولی باز هم بنا بر تعلیمات دینی و اسلامی مان دفاع را واجب می‌دانیم. اما همین که دفاع کردیم، دفاع مان تمام شد، آن کسی را که با ما دشمنی می‌کند از قلمرو خاکمان بیرون کردیم یا خودش تسلیم شد بیرون رفت، رها می‌کنیم، دیگر دفاع نیست. چه قلمرو خاک، چه قلمرو فکر. ما نمی‌خواهیم هیچکس را با زور و اکراه بگوییم درویش بشو و نمی‌شود هم. برای اینکه درویشی به دل است. کار دل را هم که با اسلحه نمی‌شود کرد. به محض اینکه تمام شد ما آرام هستیم. الان مثلاً در کوار داد و بیداد کردند. برخورد شده، زد و خورد شده است. ما دیگر آرام هستیم. همین که رد کردیم کاری نداریم. اگر هم بعضی‌ها می‌گویند چرا فلان کس، فلان کار را کرده؟ ما جز دفاع کاری نکردیم. فرض کنید مثلاً هر کدام از ما صبح‌ها می‌رفتیم به پدر و مادرمان

سلامی می کردیم، دستشان را می بوسیدیم، می رفتیم. امروز هم می خواهیم این کار را بکنیم، می گویند که نباید بکنید. به من می گویند نباید بروی پیش پدر و.. نه، آن چیزی نیست که به کسی مربوط باشد و ما اگر رفتیم نمی گویند که اطاعت نکردی و به همین دلیل حمله کرده اند، نه! این یک کاری است که جداگانه است. ما جز دفاع از حق خودمان، اعتقاد خودمان، کاری نمی کنیم. خداوند بشر را نیافریده که همیشه با هم جنگ کنند. بنابراین خیلی متأسفیم که ما، در منزل رادیو را می گیریم یا تلویزیون را می گیریم همان اول مثلاً تعلیم جنگ است. روزنامه می آورند می بینیم همانطور. می خواهیم چند تا درویش با هم بنشینیم به قولی حالی بکنیم، دسته جمعی برویم به درگاه خدا، نمی گذارند. ببخشید اینجا را حق دارند برای اینکه می بینند ما خیلی می خواهیم به درگاه خدا برویم و آنها به آن درگاه راه ندارند، می گویند حالا که ما راه نداریم شما را هم نمی گذاریم ولی نه!

تو مگو ما را بدان شه بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

نخیر همه به آن درگاه راه دارند. به ما هم یک راهی نشان داده

گفته از این راه بیاید. داریم می رویم، چرا مزاحم می شوید؟

در بیماری های روانی یک بیماری هست، می گویند سادسم که

از آزار کردن خوشش می آید. دیده اید، متأسفانه در مردم هستند.

همه‌مان هم دیدیم، می‌گویند فلان کس سادیس‌م دارد، البتّه ضعیف و شدید دارد، از آزار دیگری خوشش می‌آید. اگر دیدید از آزار دیگری یک خرده ناراحت نمی‌شوید، همانجا جلوی‌ش را بگیرید که رشد نکند، نه اینکه تشویق کنید و شرح حال را با النگ و دلنگش برای بچه‌هایتان تعریف کنید، نه!

به هرجهت خدا ما را از این نعمتی که خودش داده، یعنی سلامت جامعه و صلح جامعه، محروم نکند. فعلاً که ما را دارد محروم می‌کند، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِلُ الْبَلَاءَ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

یک بحثی در روانشناسی هست به نام عادت، نه اینکه در جای دیگر نیست. عادت یک حالتی است که همه‌ی ما از آن اطلاع داریم و می‌بینیم. در مورد عادت مثالی من زدم که خیلی روشن باشد، این مثال مرحوم سید اناری است که می‌گفت: من یادم می‌رود که امروز باید کجا روزه بروم؟ افسار الاغم را ول می‌کردم، خودش می‌رفت. در بشر هم به همین قدرت هست. منتها جهات مختلفی دارد، نمی‌شود بطور مطلق گفت، عادت را ترک کنید. نه! عادت یک فوایدی هم دارد، این است که انسان را از تفکر باز می‌دارد. فرض کنید شما یکسره از اینجا می‌روید به یک کشوری که غذاهای آن، هیچ از نوع آن غذاهای شما نیست چند غذا امتحان کردید، مثلاً غذای الف، ب، ج. هر روز صبح که بلند می‌شوید، باید فکر کنید که آیا امروز از این غذا بخورم یا از آن غذا بخورم؟ این بهتر است یا آن؟ یک مقداری فکر مصرف می‌کنید و حال آنکه در ایران که هستید، حالا شما را نمی‌دانم ما خودمان، مثلاً در گناباد، صبح بلند می‌شویم می‌بینیم ظهر آب گوشت داریم، شب برنج داریم. اصلاً در این مورد فکر نمی‌کنم، فکرم به جای دیگری مصرف می‌شود، حالا مفید یا مضر. نیروی فکری انسان خسته نمی‌شود، عادت به کمک انسان می‌آید که آن کارهایی را که باید با فکر انجام بدهد،

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳/۶/۱۳۹۰ ه. ش.

بدون فکر انجام بدهد و همان نتیجه حاصل بشود. این نه خوب است نه بد، لازم است ولی زیادتز از آن نه، چون فکر را خراب می‌کند. این عادت حتّی در عبادات هم می‌آید، مثلاً خیلی‌ها عادت دارند هر شب جمعه، دعای کمیل را بخوانند، اگر شبی غیر از شب جمعه، مثلاً شب دوشنبه بگویید بیا با هم دعای کمیل بخوانیم. می‌گوید: حالا که شب جمعه نیست. شب جمعه که شد خودش دعای کمیل را برمی‌دارد می‌آید می‌خواند. این عادت است.

عادت حتّی در افکار، اعمال و عبادات هم اثر دارد. هر چیزی هم که خدا آفریده، یک سدّی جلوی گذاشته. مثلاً شما از اینجا به یک خیابان خیلی زیبا و قشنگی می‌روید، می‌بینید آنجا یک بن‌بست است، باید از آن خیابان بروید. دور می‌زنید از آنجا وارد می‌شوید. برای هر چیزی هم یک سدّی آفریده که حالا برای هر چیزی می‌شود مثالی زد.

یکی از این عادات که گاهی موجب اشکال می‌شود، در مسائل خانوادگی است که حتّی بسیاری از ناراحتی‌ها را ناشی می‌شود. پسر در خانه بزرگ شده، به پدر و مادرش علاقه‌مند است، آنها هم به او محبّت دارند. مادر وقتی به منزل می‌آید، دیگر مادر است. اوست و مادرش. مادر علاقه‌مند است و عادت دارد که هر چه می‌گوید، این پسر قبول کند. پسر هم عادت دارد ناهار، هر چه مادر درست کرد، همان را بخورد.

این عادت است، اشکال هم ندارد. ببینید اشکال آن در کجا پیدا می‌شود؟ پس فردا این پسر می‌شود آقا. این آقا زن می‌گیرد. اگر امروز مادرش گفت: مثلاً بیا برویم فلان کافه که آنجا اشکنه‌ی خوب دارد، (من زبانم به همین چیزهایی می‌گردد که با آن بزرگ شدم، اشکنه، آبگوشت...) می‌گوید: نه! امروز می‌خواهیم برویم فلان‌جا که کتلت خوبی دارد. مادر به او می‌گوید چرا؟ تو که اصلاً کتلت نخوردی، مادر به تو کتلت نداده! چون با زنش، هر روز یک‌شنبه‌ها می‌رفتند کتلت می‌خوردند، می‌رود آنجا می‌خورد. یک عادت قوی‌تر آمده جلوی این عادت را گرفته. مادر عادت دارد به قدیم. مرتب می‌گوییم «عادت»، که هر چه بگویند، بچه قبول کند. اول بار می‌بیند بچه قبول نکرده، چیز مهمی هم نیست مادر هم قبول می‌کند، می‌رود آنجا ولی این احساس هست که می‌گوید: «من گفتم چه بخوریم» او گفت: نه! عادت به شنیدن کلمه‌ی «نه» نداشته. همین مایه‌ی یک دعوایی می‌شود بین عروس و مادرشوهر یا بین مادر یک جوانی و عروس آینده‌اش، اگر بخواهد عروسش باشد یعنی خیلی‌ها به‌خصوص دنیای امروز اینطوری است که غالباً پسرها، خودشان کسی را کاندید می‌کنند که البته غالباً هم بد درمی‌آید. من آمار را می‌گویم، جسارت به هیچ‌کدام‌شان نمی‌کنم. آمارهایی که برداشته شده، این همه طلاق‌هایی که هست، نشان می‌دهد. آنوقت این اختلاف می‌افتد. حالا علاجش چیست؟

هر کدام باید به درجه‌ی مسئولیت خودشان توجّه داشته باشند. البته آقایان خواهند گفت که این حرف‌هایی که می‌زنی، به تو چه؟ اینها عرفانی نیست. اینها کار ماست که احکام شریعت را بگوییم که چه کار کنید و ... نه! شما هزار احکام شریعت بگویید، تا دلش نخواهد، بلند نمی‌شود نماز بخواند. هزار حکم شریعت بگویید که احترام مادر واجب است، احترام پدر واجب است، همه‌ی اینها درست ولی هیچ اثری در این جوان متمرّد ندارد. باید دید ریشه‌ی این چیست؟ فرض کنید که در ریشه‌ی آن عناد یا هر چیزی ممکن است باشد. آن ریشه را وقتی بسوزانید، یک درخت تنومندی می‌شود که شما نمی‌توانید ببینید، سرتان را بالا کنید که ببینید کلاه‌تان می‌افتد. یک کاسه‌ی کوچک آهک با آب مخلوط کنید، پای آن بریزید، بعد از مدّت کوتاهی، همه‌ی این درخت تنومند به کلی خشک می‌شود. حالا این درخت، ممکن است درخت میوه‌ای باشد یا ممکن است درخت هرزی باشد که اسباب زحمت است. عادت هم گاهی عادت خوب و گاهی عادت بد است. هر خصلتی را باید اگر خصلت بدی است یا بد و خوب قاطی است، قسمت بد آن را جدا کنید، از ریشه خشک کنید نه از ظواهر که در همین مورد که گفته شد هر چه بکنید، پسر ممکن است یکی، دو بار آن را ظاهرسازی کند بعد اگر یک خرده بخواهد با حقیقت بشود، آنوقت زنش با او دعوا می‌کند. بنابراین، این بدبخت، بین زنش و مادرش گیر کرده

ولی وقتی ریشه را خشک کنید، بهتر است. باید مادرها بیشتر دقت کنند، چون مادر در محبت و تکیه به محبت فرزندش، قوی تر و بیشتر است تا پدر. یک اصطلاحات عوامانه‌ای هم می‌شود گفت ولی به آن کاری نداریم. مادر عادت کرده به اینکه بچه هیچ کار نکند، همین بچه که الان مردی شده است، به قول سعدی که می‌گوید، پسری به مادرش توپید، یا چه کار کرد...، مادر گوشه‌ای نشست و گریه کرد، گفت:

تو آنی که از یک مگس رنجه‌ای

که امروز سالار و سرپنجه‌ای

تو همان هستی! این عادت به آن کرده ولی این، الان آنطور نیست. بنابراین مادر باید این فکر را بکند که تا یک حدی موظف است از فرزندش (پسر یا دختر) رسیدگی کند، مسئولیت داشته باشد، بعد کم کم وقتی که احساس کرد که این خودش می‌تواند، مسئولیت را به خودش واگذار کند. خودش دیگر یک مگس را می‌تواند بپراند، دیگر نباید بادبزنی بگیرد جلویش، مگس را بپراند.

گفتم؛ یک وقتی در سرپرستی بودم، آقای مثلاً پنجاه، شصت ساله نسبتاً مسن، قیّم مادرش بود. مادرش دیگر خیلی به زحمت راه می‌رفت، گاهی در سرپرستی کاری داشت می‌آمد. بعد به این مرد گفتم: تو خودت چند ساعت است؟ گفت: به نظرم مثلاً پنجاه، شصت سال، این اندازه‌ها، مسن بود. گفتم: تو قیّم مادرت هستی؟ گفت: بله! بعد خودش

تعریف کرد گفت: من بچه بودم می‌رفتم مدرسه، با این خیابان‌های شلوغ مادرم می‌آمد دست من را می‌گرفت، از خیابان رد می‌کرد. الان هم وقتی از خانه می‌خواهم بیرون بیایم، مادرم می‌گوید: کجا می‌روی؟ مثلاً گاهی یک جایی می‌گویم، می‌گوید: آنجا خیلی خیابان‌ها شلوغ است، بیایم دستت را بگیرم، از خیابان ردّت کنم؟! من از همه‌ی این وقایع کوچک که ما معمولاً یک لبخند می‌زنیم و تمام می‌شود، عبرت گرفتم و مطلبی فهمیدم. اینکه گفتم ترک عادت، عادت را باید اینطوری ترک کرد و اما وظیفه‌ی پسر در این قضیه چیست؟ پسرها اصولاً یک نوع غروری دارند حتی دیده‌اید در بچه‌های کوچکتر، ده، یازده، دوازده ساله، گاهی اوقات شده (من حالا چیزی یادم نیست) مثلاً می‌گویم یک چای بگیر بخور. می‌گوید: نه خیلی میل ندارم. چای را می‌گذارم که خودم بخورم، بعد صدا می‌زند یک چای برای من بیاور. خودش می‌خواهد چای بخورد. اینها چیزهای کوچک روانشناسی است که حالا یک علمی شده است، همین چیزهای جزئی و کوچک را یادداشت کرده‌اند و.... هیچ عملی، هیچ چیزی را ولو خیلی جزئی مثل همین مثال‌هایی که حالا زدم، اینها را بی‌اثر ندانید.

خداوند وقتی می‌گوید: من هیچ چیزی را اسباب بازی نیافریدم، هر کارش حکمت دارد. اما پسر هم باید این توجه را بکند و بطور فطری مادر و پدر که این بچه را بزرگ کرده‌اند، آنها ادامه‌ی وجود

خودشان را در این فرزند می‌دانند. هر انسانی و یعنی هر موجودی، از اینکه فنا بشود، از بین برود، ناراحت است. یک قسمت از ناراحتی ما مردم، از مرگ، از این است که نمی‌دانیم تکلیف‌مان در آن دنیا چیست؟ برای اینکه از این تکلیف راحت بشویم (حالا این حاشیه است) بگویید تکلیف من با خود من نیست، هر چه خدا گفته باشد همان است. علی‌الله، خدا حافظ، ما رفتیم، بی‌خیالش باشید. حالا پسر هم این فکر را باید بکند، بگوید که این امید پدر و مادر است یعنی وقتی پدر و مادر نگاه بچه می‌کنند می‌گویند: ما وجود داریم، بعد از ما، این هست. نمی‌گویند؛ ولی در ذهن‌شان هست، آنها هم این توجه را بکنند. همانطوری که اگر کسی، امید او و مایه‌ی راحتی او را اذیت کند و از او بگیرد، چقدر ناراحت می‌شود. خودشان این کار را نکنند. ان‌شاءالله.

سؤال دیگری در مورد مسأله‌ی ذکر و فکر شده است. ذکر و فکر فراموش کردنی نیست. اگر می‌گویید فراموش کردیم، نقص در خودتان است و نه نقص در ذاکر یعنی آن وجودتان که ذکر می‌گوید، آن وجودتان، خلاصه فکرش پارسنگ برمی‌دارد. آن نقص را باید برطرف کرد و آن این است که باید فکر کنید، ما داریم همیشه نفس می‌کشیم، یک ساعت اینجا نشستیم، بی‌نفس نیستیم، خدا نکند بی‌نفس بشویم، نفس می‌کشیم، اصلاً یادتان هست چند تا نفس کشیدید؟ آن نفس چطوری بود؟ این نفس چطوری است؟ نه!

نفس خودش می‌آید و می‌رود. البته این هم باز شوخی که درست کردند، می‌گویند: کسی پرخور بود گفتند آخر شکم تو، سه قسمت است. یک قسمت برای آب است، یک قسمت برای غذاست، یک قسمت برای نفس، گفت: آب که نمی‌شود نخورد من می‌خورم. غذا هم که همینطور، من می‌خورم، حالا نفس می‌خواهد بیاید، می‌خواهد نیاید. ما حالا این فکر را همیشه می‌کنیم که نفس می‌خواهد بیاید، می‌خواهد نیاید، بدون اینکه مزاحم ما باشد. نفس خودش می‌آید و خودش هم می‌رود. ذکر و فکر هم اینطوری است، به این معنی که ذکر و فکر مایه‌ی حیات معنوی است. همانطوری که شما نفس می‌کشید که حیات و زندگی داشته باشید، آن حیات و زندگی به شما می‌گوید چه کسی به شما این حیات را داده؟ بدون اینکه فراموش کنید، خودتان می‌دانید. یک لحظه نمی‌توانید فراموش کنید که زنده‌اید و نفس می‌کشید. اگر در مسأله‌ی اعتقادی، مسائل مذهبی، همین حالت را داشته باشید و بدانید، این از شما جداشدنی نیست. منتها چون ذکر باید از راه بدن انجام بشود، به زبان می‌گویید یا... و این محتاج به بدن هم هست، فکر هم در همین بدن است، بنابراین رعایت احکام و قوانینی که راجع به بدن است، راجع به جسم است، باید داشته باشیم. آن قواعد که طهارت است هر چه بیشتر باید داشته باشیم، راجع به طرز غذا خوردن و امثال اینهاست، آنها را که داشته باشید، خودبه‌خود اگر باز

هم فراموش می‌کنید از آن زمینه‌ی بیماری فراموشی است، باید اینقدر تکرار داشته باشید که فراموش نکنید به قول قدما که می‌گفتند: كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ که برای شما مثل نقش بر سنگ باشد، محکم ان شاءالله.

یک سؤال دیگر هم بود که دیگر فکر می‌کنم خسته شدید. بله، خیلی مفصل جوابش را بارها دادم و بحث هم کردم. علم خوب است، اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ، حالا که دیگر چین هم برای ما دم دست شده، می‌گوید: طلب علم کن ولو در چین. آنوقت‌ها دسترسی به چین به این آسانی نبود که همه چیز از چین وارد کنیم، نه! علم، هم از چین وارد کنیم! می‌گفت: علم را وارد کن ولو از چین، یعنی با زحمت ولی علم چیست؟ فرض کنید که امروز یک مرتبه از شما پرسند شما دلتان می‌خواهد که مثلاً یک دانشمند شیمی تلقی بشوید؟ که بگویند فلان کس یک شیمیدان بزرگی است یا اینکه بگویند همه‌ی دانشگاه‌های آمریکا به او اجازه‌ی دکترا داده‌اند؟ کدامیک را؟ شما می‌گویید که این به چه درد من می‌خورد همان به من اجازه‌ی دکترا بدهند، کافی است، بهتر است. پس شما علم نمی‌خواهید، دیپلم را می‌خواهید. این نه تنها من و شما که می‌گویم «شما»، الان در دنیا این مسأله مطرح است که گفتم، من خودم روزنامه‌اش را ندیدم، یکی از دوستان ما آنوقت‌هایی که در وزارت خارجه بودم می‌گفت: در سوئیس این مسأله مطرح شده و بعضی‌ها به شوخی یا به جدی پیشنهاد کرده‌اند

که هر بچه‌ای که به دنیا می‌آید، به او دکتر یا مهندس یا پروفیسور بگویند که این دیگر دنبال آنها نرود. اگر بخواهد دنبال علم برود، یک چیز دیگر است.

یک فیلمی نشان دادند، (من فیلم‌هایی که از آن یک چیزی یاد گرفتم، یک قدری یادم است) فیلم «پرنده باز آلکاتراس» را نمی‌دانم، شماها دیدید یا نه؟ یک زندانی بود که او را بردند در زندان آلکاتراس، آلکاتراس اسم یک جایی است. البته آنجا زندانیان عادی بودند، حق گردش روزانه داشتند. این زندانی وقتی به گردش روزانه آمده بود، دید یک پرنده‌ای حالا چه شده بود، زخمی افتاده بود، این پرنده را برداشت، آورد در سلول خودش، با خودش زندانی باشد. مراقبت کرد این پرنده خوب شد. بعد یک پرنده‌ی دیگری هم دید، آن را هم برداشت آورد. کم‌کم سلول او شد هفت، هشت تا پرنده. آنوقت خصوصیت این پرنده را یادداشت می‌کرد که چنین است و چنان است. بطوری که یادداشت‌های او، ده جلد کتاب شد. چاپ هم شد و خیلی مورد توجه قرار گرفت، خود این زندانی به دانشمند پرنده‌شناس مشهور شد، شاید بی‌سواد هم بود. علم غیر از مدرک است علم خوب است اما برای دیپلم عمرتان را هدر ندهید. البته خیلی‌ها امروز ممکن است تا دیپلمی نداشته باشند یا دکترا و لیسانس و فلان نداشته باشند، جواب سلام‌شان را نمی‌دهند به این خاطر دنبالش می‌روند ولی از این بگذرید، ضرر این

بیشتر از فایده‌اش است. البته علمی که مورد علاقه‌ی شماست، بروید دنبالش تا پروفیسوری هم نایستید، تا آن طرف پروفیسوری هم بروید ولی به صرف اینکه من اگر امروز دکتر نباشم، لیسانس نباشم... به خصوص این امر در علوم انسانی خیلی مهم است. شیخ ابوالحسن خرقانی که معرف حضورتان هست، لازم نیست من معرفی کنم. بیانات او را جمع کردند، نوشته‌اند، کتابی است که حالا به هر که بگویید می‌گوید تألیف شیخ ابوالحسن است، کتاب نورالعلوم. خرقانی رحمته الله علیه درس نخوانده بود، شاید سواد یا نداشت یا سوادِ خیلی کمی داشت.

در علوم انسانی به خصوص این چیزها هست، حالا دیگر خودتان می‌دانید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

برادران و خواهران ما در فارس، نزدیک شیراز، این روزها غیر از گرفتاری‌ها، عزادار هم هستند برای اینکه دیشب یا دیروز آقای حمید بنایی که زخمی شده بود و بیمارستان بود، مرحوم شد. خداوند ان شاءالله او را رحمت کند و اجر خودش را هم بدهد و اما اجر خودش دو چیز است. یکی اینکه الان در آن بالا که هست، بهترین موقعیت را خدا به او بدهد و این هم هست، چون خدا برای شهدا وعده داده است، شهدا یعنی کسانی که در راه عقیده کشته می‌شوند. همان فرمایشی که منسوب به حضرت امام حسین علیه السلام است و گواينکه بعضی‌ها می‌گویند از آن حضرت نیست، حتی برای یکی از شاگردان و پیروان حضرت هم باشد، بوی آن حضرت را می‌دهد که می‌فرماید: اِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيْدَةً وَجِهَادٌ، زندگی، داشتن عقیده‌ی محکمی و کوشش در راه آن است که در واقع خواستند. سرنوشتی که خداوند برای آنها مقرر کرده بود، به دست دشمنان دین محقق شد، چون سرنوشت را خدا مقرر کرده بود، به دست او سرنوشت را خداوند به یزید داد گفت: تو اجرا کن. چرا؟ چون دوستان حضرت صاف و پاک بمانند و وزر و وبال و هر چه هست به گردن دشمنان بیفتد.

دو، سه تا از داستان‌های صدر اسلام را به یاد بیاورید. جریان

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۱۶ ه. ش.

واقعه‌ی عاشورا را آنقدر آلوده کرده‌اند که تا کسی حرف می‌زند، می‌گویند روزه می‌خواند، روزه نخوان! وَاَلَا هَر چَه بخواید، نمونه‌ی فضل و تقوا و کرم در یک‌طرف و نمونه‌ی حدّ‌اعلای شرات و شقاوت در طرف دیگر که بنی‌امیه‌ها باشند. بهانه‌ی بعضی از آنها هم، این بود که ما مأمور هستیم. مأمور غلط می‌کند کار خطا بکند. مأمور با آمر، هر دو با هم می‌سوزند.

از آن گذشته یکی واقعه‌ی حنظله‌ی غسیل‌الملائکه که حنظله زن گرفت، شب عروسی، زفافش بود، صبح که بلند شد، هنوز می‌خواست غسلی کند آماده برای نماز بشود، فریاد مؤذّن بلند شد که بشتابید به خدمت پیغمبر، دارند برای جهاد حرکت می‌کنند. حنظله بدون غسل رفت، فرمان پیغمبر را که مستقیم به گوش او رسید و برای او بود، این فرمان را مقدّم دانست و دوید در حالی که غسل نکرده. بعد در جنگ شهید شد. پیغمبر فرمودند: دیدم که فرشتگان آمدند حنظله را غسل دادند. تحقیق کردند معلوم شد که اینطور بوده در واقع فرشتگان از جانب خدا، از جانب پیغمبر ﷺ بودند که او به‌خاطر فرمان پیغمبر ﷺ غسلش را نکرده بود. هیچ دعایی هم نخواند مجال نکرد، حتّی نمازش را نخواند. اوّلین فرزندش که از همین عروسی بود، سعد اسم داشت. او هم نه به‌این‌صورت ولی جزء شهدای کربلا شهید شد. این یک داستان. خود من صد تا داستانش را می‌گویم،

خودتان عبرت بگیرید.

وقتی بعد از واقعه‌ی کربلا، حضرت زینب علیها السلام را مثل اسرا آوردند (به‌نظرم پیش عبیدالله زیاد) بچه‌ها بودند، اهالی مثلاً یک آب‌نباتی، نقلی می‌دادند، یکی غذایی آورد خدمت حضرت زینب علیها السلام داد، حضرت زینب علیها السلام قبل از اینکه بخورند فرمودند: این غذا چیست؟ گفت: صدقه است. فرمودند: بردار و ببر، صدقه بر ما حرام است. آن مرد گفت: چرا؟ شما مگر چه کسی هستید که صدقه بر شما حرام است؟ فرمودند: ما خاندان پیغمبر هستیم. آنوقت آن مرد ناراحت شد، تو سر خودش زد و گفت: بر اینها لعنت که به ما گفتند شما از دین خارج شده‌اید. حضرت فرمودند: خودشان از دین خارج شده‌اند. از دین که هیچ، از انسانیت خارج شده‌اند و هزار داستان دیگر.

داستان‌های شهدا را همیشه به دقت بخوانید، به حرف روضه‌خوانی اکتفا نکنید، خودتان هم بخوانید و مجسم کنید. آن کسی که غذا تقسیم کرده بود آن هم مسلمان بود، اعتقاد به پیغمبر و به خاندان پیغمبر داشت، بعد بگویند که این خاندان، اینها از دین خارج شده‌اند، بر خلیفه‌ی مؤمنین، چه کسی؟ یزید بن معاویه، خروج کردند. به هر جهت بگذریم.

گفتم برای شهدا اولین اجر این است که مقامات خودشان را اعلیٰ بفرماید، بالاتر ببرد و اجر دوم این است که دشمنان‌شان

راه آنهايي که قابل اصلاح هستند، اصلاح کنند تا پشيمان بشوند و در آن پشيمانی از بين بروند يا اينکه شقی بشوند بر شقاوتشان بيشتر اضافه بشود. اين شقاوت چيست؟ ماه محرم ماهی است که در شرع نبايد جنگ کرد. دفاع نه، دفاع بايد کرد اگر کسی به مسلمانها حمله کرد بايد دفاع کنند ولی خودشان نبايد حمله کنند. اينکه حضرت هم فرمودند، وقتی نشستندديدند اين همه قشون مسلح، البته از لحاظ آنها شمشير بود، تفنگ نداشتند، زرهپوش نداشتند، هيچی نداشتند ولی وقتی اينها مسلح آمدند، معلوم شد اينها خيال جنگ دارند. حضرت فرمودند: شماها جنگ نکنيد، اين است که مسلمين، قشون حضرت، جنگ نکردند تا وقتی که تير از جانب آنها آمد. آنها تير زدند، حضرت گفتند: دفاع بکنيد. بعد آن وضعیتی پيش آمد که می دانيد. آنوقت فرماندهی لشکر که عمرسعد بود، می دانست که قشون ضد آنها، خودشان شروع نخواهند کرد برای اينکه اولاً بايد فرمانده، جنگ کند به علاوه آنها شنیده بودند و می دانستند که ماه محرم نبايد جنگ کنند، اين است که خودش شروع به جنگ کرد. بعد شقاوت، اينجاست که گفت آهای لشکريان! شاهد باشيد و پيش امير (يعنی عبیدالله بن زياد) شهادت بدهيد که اول تير را من زدم، اين را افتخار می دانست. بعد هم ديگران از او ياد گرفتند و هر کدام يک داستان جعلی يا راستی گفتند، یکی گفت: مثلاً من پانزده نفر را کشتم، چنين کردم، چنان کردم، «شاهد باشيد»

برای اینکه پیش امیر جایزه بگیرند. آخر به اینها باید گفت: چه می‌خواهید جایزه بگیرید؟ آتش جهنم؟ بدنامی در دنیا و بین دوستان و اقوام‌تان؟

رحم الله معشر الماضین

که به مردی قدم سپردندی

وآلاً دنیا از نظر ما همین زندگی خودمان است.

یک سؤال و جواب جالبی است که این مسأله را خوب روشن می‌کند. می‌گویند: یکی از شعرا که حکیم بود، دانشمند هم بود، در دربار پادشاهی شعری گفت و در آن شعر گفت: که سایه‌ی تو تا ابد پاینده باد. شعر را خواند، آن امیر از او پرسید آخر تو که حکیم هستی، دانشمند هستی، چطور دعا می‌کنی سایه‌ات تا ابد پاینده باشد؟ گفت: «ابد»، از نظر من ابدِ خودم است، من دنیایی که می‌گوییم، همین است که می‌بینم نه آنچه واقعاً هست وقتی می‌گوییم: «ابد» یعنی تا وقتی که زنده هستیم. زندگی من که تمام شد، ابد هم تمام می‌شود. بنابراین «ابد» در نظر من همین است. همه‌ی ما زندگی، حیات، دنیا را آنچه می‌دانیم که خودمان هستیم. حق هم هست، یک چیز طبیعی است اما من تنها که نیستم، الان در این جمع هر چند نفر که هستیم، صد نفر، پانصد نفر، پانصد تا «ابد» هست. پانصد تا تولد هست، ما متولد شدیم. پانصد تا مرگ هست. اینها هیچ ربطی به ما ندارد، خدا برای

خاطر ما نیست. همه‌ی چیزها را آفریده، ما هم یکی از این آفریده‌ها. خدا نگوییم، بگوییم طبیعت، بگوییم روزگار، هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید. ما اسمش را گذاشتیم خدا. بنابراین نباید در دل‌مان توقع داشته باشیم که گردش همه‌ی اینها مطابق آن چیزی باشد که ما می‌خواهیم. فلان کس که با ما رفیق است، می‌خواهیم خوش باشد. فلان کس دیگر با ما که خوب است، در سفر است، می‌خواهیم سلامت برگردد. فلان کسی که با او میانه‌ی خوبی نداریم، می‌خواهیم خدا بزند در دهانش، همینطور... ولی این نیست. خداوند نه به حرف من گوش می‌دهد و نه به حرف شما، نه به حرف دیگری، یک چرخ‌ی است که می‌چرخد. دیدید آن وقتی که قرعه‌کشی می‌کردند بلیط‌های بخت‌آزمایی و اینها. یک صندوقی بود، من یکی، دو بار نگاه کردم ولی نگاهم هم برای عبرت است، چون تماشا ندارد، بلیط هم نداشتم که ببینم. این چرخ می‌چرخد یکی می‌اندازد بیرون، معلوم نیست که چه کسی است، چرخ بچرخد یکی دیگر می‌اندازد بیرون. ما در این چرخ هستیم این چرخ گردان می‌چرخد، هر چند وقتی یکی می‌اندازد بیرون، خم به ابرویش نمی‌آورد، حتی سیل و زلزله و اینها که یک‌مرتبه صد تا را می‌اندازد بیرون. هیچ کاری نمی‌شود کرد. باز هم می‌چرخد، باز هم همانطور. بنابراین اگر این نکته را فکر کنید، مرگ و زندگی در نظرمان خیلی سبک می‌آید، چیز مهمی نیست. مرگ هم هیچ درد خاصی ندارد.

دیدید، خیلی‌ها را هم من شنیده‌ام، یکی دارد صحبت می‌کند، خردخرد ضعیف می‌شود و حرفش نامفهوم می‌شود و می‌رود، خیلی آرام. یکی دیگر دومرتبه می‌آید که مثل سیلی است. دردش همان قدری است که شما اگر ناخن خود را می‌گیرید، یک تکه کوچک گوشت، گیر کند و کنده بشود، می‌سوزد، درد می‌گیرد. اگر آن تکه گوشت نباشد ناخن را بگیرید، درد ندارد. اگر مرگ دردی دارد برای این است که آن تکه گوشت به ناخنش چسبیده، یعنی میل و عشق به همین حیات دنیا. این چسبیده به ناخن و از مرگ ناراحت می‌شود و الا خود مرگ اصلاً در گردش روزگار چیز طبیعی است. از آن به بعدش هم، فقط خبرهایی که ما داریم اینهاست. به این حرف‌های اینها هفتصد هزار سال نمی‌دانم گُرز به شما می‌زنند، چه کار می‌کنند یا فلان جا به عکس باغ و جنت و اینهاست، فقط قرآن را بخوانید بدانید که برنامه‌ی شما بعد از آن چیست، بنابراین به هیچ وجه نگران این نباشید، نگران هیچ چیزی. حتی مرگ را هم خیلی سرسری بگیرید. زندگی که دارید به آرامش بگذرانید، هر وقت هم گفتند: بفرمایید، بخواهید یا نخواهید باید بفرمایید.

اما بعضی به خصوص خانم‌ها از داشتن اولاد، می‌گویند نگران هستیم. آنچه خدا آفریده نگرانی ندارد. اگر بدن (چون یک امر بدنی است) آماده برای پذیرش بود، می‌تواند. شما چه کسی هستید که چیزی

بخواهید؟ که از داشتن مثلاً اولاد نگران باشید؟ شما نیستید، آن بدن است و بدن وقتی خودش می‌گوید من می‌توانم، شما چه کار دارید؟ حرف نزنید. آخر خیلی سؤالات هم هست که اولاً چون تکرار می‌شود، نمی‌توانم برای هر نفری خصوصی بگوییم، از طرفی در جلسه‌ی عمومی نمی‌شود دقیقاً گفت ولی همینقدر راجع به گفته‌ی من تفکر کنید، کافی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک وقتی، یادم نیست چه کتابی بود؟ از کتب معتبر، اصول کافی بود این خبر را می‌داد که یکی از شیعیان از حضرت جعفر صادق علیه السلام پرسید که آیا مؤمنی می‌شود دزدی کند؟ و تکلیف ایمانش چه می‌شود؟ حالا عبارتش یادم نیست ولی به این معنا حضرت فرمودند که، به هر جهت چون بشر جایز الخطاست، ممکن است خدای نکرده این کار را بکند، ایمانش هم در آن لحظه سست می‌شود. اگر توبه کند خدا می‌بخشد برمی‌گردد، اگر نه آنقدر سست می‌شود تا از بین برود ولی ایمانش از بین نمی‌رود. گفته بود کسی ممکن است به دیگری ظلم بکند؟ باز همین جواب را فرمودند. خلاصه هر جرمی را که به خاطرش می‌رسید پرسید، ایشان همین مطلب را فرمود. حالا در آن آخر یادم نیست چه چیزی نوشته بود؟ خود حضرت فی‌البداهه آن را فرمودند یا اینکه او هم سؤالی کرد، در جوابش فرمودند که همه‌ی این جرایم، این گناهان ممکن است، از مؤمن سر بزنند ولی هرگز دروغ نمی‌گویند، برای اینکه دروغ به اصل ایمان لطمه می‌زند. حالا متأسفانه با این همه دروغ دیگر فکر نمی‌کنم ایمانی در هوای مملکت ما باشد. حالا این دروغ زاییده‌ای هست پدر و مادرش معلوم است. یکی، یک واقعه‌ای را معکوس گفتن، یکی هم این واقعه‌ی خارجی را بد جوری تعبیر می‌کند

ولی از این دروغ، یک زائده‌هایی زاییده می‌شود و آن اغراق است و مبالغه. این تا یک حدی شاید جایز باشد. یعنی بستگی به نیت طرف و محیط دارد. از این قبیل در تبلیغات جنگی هست. برای اینکه قشونی را به حرکت وادارند، تحریک کنند، یک مبالغاتی می‌گویند که مثلاً چنین شد، چنان شد یا برای اینکه یک ستمکاری کار خطای خودش را توجیه کند، بگوید درست بود، یک دروغ‌هایی بگوید که گاهی صددرصد دروغ نباشد. مثلاً طرف آمده وقتی می‌رفته اشتباهی پایش را لگد کرده، این بگوید بله، دشمنان چنین هستند که حتی اگر دستشان برسد لگد می‌زنند اغراق و مبالغه از این قبیل است. اغراق یعنی غرق شدن، غرق کردن. حالا یا کسی را در دروغ غرق کردن یا در... مبالغه هم یعنی همان چیزی که هست، زیر ذره‌بین گذاشتن. ما، در مسیر اغراق و مبالغه اگر افراط کنیم به دروغ می‌رسد. این است که اغراق، مبالغه هم بهتر این است که نشود. حُسن درویشی این است که به قولی رو راست است. وقتی یک نفری از همه طرف حُسن خودش را می‌بیند اگر یکی انتقادی بکند بدش می‌آید، خیال می‌کند این دشمن است. علی علیه السلام در مورد تملُّق، البته تملُّق همان دروغ یا اغراق و مبالغه است، منتها به قصد گول زدن طرف. یک وقت هست که به قصد گول زدن طرف نیست، به قصد عرف و عادت است. در نامه می‌نویسد مثلاً: «قربانت گردم». از این دروغ واضح‌تری نیست ولی متداول است،

گناهی هم ندارد. به دلیل عرف است که معانی را عوض کرده، این اشکالی ندارد ولی تملق این است که به همین دروغ که معنای خاصی دارد، ما یک معنای ظاهری به آن بدهیم. بگوییم بله فدایت شوم یعنی خودم را قربانی می‌کنم. باید سعی کنیم در درویشی از دروغ و زائده‌هایش که تملق باشد، به دور باشیم چون به‌خصوص در تملق، یک فریب هم هست، یک معنای فریب. دروغ می‌گوید که طرف را دچار اشتباه کند. در درویشی خیلی رو راست باشید. حالا اگر کسی توانست در عالم درویشی اینطوری باشد، گاهی ممکن است در عالم خارج خطایی از همین قبیل بکند، خدا ان شاءالله چشم‌پوشی می‌کند و ارشادش می‌کند که دفعه‌ی دیگری نکند.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	-
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	۹۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	۹۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	۹۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	۹۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	۹۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۱۰۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۱۱۰

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(شکل ۱۰ پاره)

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(شکل ۱۰ پاره)

۱۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	
۱۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	
۱۱۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	
۱۱۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	
۱۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	
۱۱۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	
۱۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	
۱۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	
۱۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	
۱۲۰	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۵۰۰ تومان
۱۲۱	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۵۰۰ تومان
۱۲۲	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۵۰۰ تومان
۱۲۳	فهرست موضوعی جزوات	۵۰۰ تومان
۱۲۴	در مورد ذکر و فکر	۵۰۰ تومان

مجموعه نوزدهم:
۱۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جلد)